

بررسی یکی از شروح قصاید عرفی

یکی از شرح‌های قصاید عرفی شیرازی^۱، شرح محمد شفیع سهیلی بن شاه محمد درویش بن محمد راجع‌الدین عرف شاه راجو علوی، ساکن سرای لادن، می‌باشد. شرح نامبرده، پس از شرح‌های منیر لاهوری^۲ و قطب‌الدین فارغ بن اسرائیل، به نام «کارنامه فیض» تألیف گردیده است.

محمد شفیع سهیلی، شرح خود را در سال ۱۱۱۱ هـ/ ۱۷۰۰-۱۶۹۹ م. شروع کرده، در سال ۱۱۱۲ هـ/ ۱۷۰۱-۱۷۰۰ م. به اختتام رسانیده است.

نسخه خطی منحصر به فرد این شرح در مرکز میکروفیلم نور، خانه فرهنگ ایران، دهلی‌نو، نگهداری می‌شود. مجاهد بن خان بن حسن بخش خان در سنه جلوس محمد اکبر شاه دوم^۳، یعنی به تاریخ ۲۸ شوال در سال ۱۲۰۴ هـ/ ۱۸۰۷ م. کتابت را به اختتام رسانیده است.

چون شرح نامبرده در زمان سلطنت عالمگیر^۴ پادشاه تألیف گردیده، شارح در تجلیل پادشاه عصر می‌سراید:

حامی دین شاه عالمگیر	جز ورع نیست نیکیش تدبیر
آنکه از نام اوست رونق ملک	و آنکه در کام اوست تاج و سریر
هست سلطان ولی فقیر مزاج	هست درویش لیک سلطان گیر
هادی دین و مهدی کامل	در طریق محمدی ست بشیر

۱. متوفی: ۹۹۹ هـ/ ۱۵۹۰-۹۱ م.

۲. متوفی: رجب ۱۰۵۴ هـ/ ۱۶۴۴ م.

۳. ۱۸۳۷-۱۸۰۶ م.

۴. ۱۱۱۸-۱۰۶۹ هـ/ ۱۷۰۷-۱۶۵۹ م.

راست گویم به اعتقاد درست زنده پیر است شاه عالمگیر
و تاریخ اختتام شرح از عنوان آن یعنی «کارنامه فیض» آورده است، چنانکه گوید:
سال ختم کتاب می‌جستم گفت هاتف ز پرده تقدیر
خود تواش «کار فیض» می‌گویی صورتش خود به خود شده تصویر
یکی از مزایای این شرح این است که شارح به واسطه چند نفر، سینه به سینه، از
خود عرفی استفاده نموده، چنانکه در آغاز این شرح نوشته است:

”بسم الله الرحمن الرحيم، بعد از تشریح قصیده پسندیده توحید واحد
مطلق... فقیر محمد شفیع بن شاه محمد درویش بن محمد راجع الدین عرف
شاه راجو علوی... قلم برمی‌دارد که چون اکثر یاران فقیر را... سخن سنج و
نکته‌دان تصور نموده، به مقابله و تکرار کتب متداوله عربی و فارسی تشریف
می‌آوردند... چنانکه قصاید... ملّا عرفی شیرازی... در میان نیز می‌آمد...
اگرچه منیر لاهوری و قطب‌الدین بن اسرائیل دهلوی... در شرح خود...
سر مو فرو گذاشت نکرده‌اند... لیکن... در اکثر مواقع... انگشت ادراک ایشان
به گره‌گشایی عقده عرفی... نرسیده بود... آنچه که این ناواقف... از خدمت
شیخ محمد رستم سلمه الله تعالی... و ایشان از خدمت میرزا محمد بقاء و
ایشان از خدمت دوست محمد و ایشان از خدمت مصنف... خوانده... سینه
به سینه... حاصل کرده بود، تقریر می‌کرد و یک مرتبه... تکلیف به تحریر شرح
می‌کردند... به موجب حکم محکم... پرداخت.“

در اینجا ما فقط آن ابیات عرفی را نقل می‌کنیم که در شرح آنها شارحین قبلی
اشتباه نموده‌اند:

طعمه عشق ترا از مغز جان آورده‌ام آن هما تا سایه بر این استخوان انداخته
شارح: کسی که بر استعاره مغز جان سخن بی‌مغز کرده حیف است، چه مولانا
عبدالرحمن جامی در یوسف و زلیخا می‌گوید:
چنان در مغز جاننش جا گرفته
مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته
من که باشم عقل کل را ناوک انداز ادب
.....

شارح: شارح غفرالله لهما... نظر بر ترکیب نکرده‌اند... در این بیت تعقید است.
 اقبال کرم می‌گزد ارباب همم را همّت نخورد نیشتر آری و نعم را
 شارح: در بعضی از نسخ... نیشتر لا و نعم نوشته‌اند، چنانچه شارح قطب‌الدین نیز
 ضبط نموده، بر نسخه آری و نعم ترجیح داده، لیکن لفظ اقبال رجحان آری و نعم
 می‌خواهد.

روزی که شمردند عدیلش ز محالات تاریخ توّلد بنوشتند عدم را
 شارح: قطب‌الدین در اینجا بر منیر چربیده، تا چه لطف کلمه محالات نرسیده.
 قطعه:

از بس شرف گوهر تو منشی تقدیر آن روز که بگذاشتی اقلیم قدم را
 تا حکم نزول تو در این دار نوشته‌ست صد ره به‌عبث باز تراشیده قلم را
 شارح: هردو شارح... معنی بیگانه به‌دست آورده‌اند، لیکن از مطلب مصنف بیگانه
 مانده‌اند.

جاوید همی بخشد و از مایه نکاهد رشح قلمت ثروت اصناف امم را
 قطب‌الدین: "در این بیت بی‌تصنع از قلم عرفی سهوی چکیده و روی معنی
 خراشیده".

شارح: بی‌تکلف گستاخی نموده. می‌شود که شارح... به‌کیفیت معنی نرسیده."
 هر عطسه که از مغز کمال تو برآید ریزد به‌گریبان بقا خون عدم را
 شارح: منیر استعاره مغز کمال پوست کنده می‌شود که مغز ندارد.
 قطب‌الدین: مغز کمان استعاره مصرع صریح است، چنانچه عسجدی گوید:
 از مغز کمان تست عطسه کز هیبت آن به‌برق جستست

*

از ایمان گر دلت آسیب می‌یابد بدیرش بر که می‌بندند حرز کفر بر بازوی ایمانش
 قطب: "اگر به‌جای لفظ «ایمان» کلمه «اتفاق» شود، به‌غایت خوب است. و اگر
 «ایمان» به‌فتح به‌معنی دست راست گفته شود، هم تکلف برخیزد."
 شارح: شاید که شارح جنون بهم رسانیده که بر عرفی طعن آسیب‌زدگان زده؛
 چرا که عرفی خود تعویذ بر بازوی آسیب‌زده می‌بندد که آن دل است، نه ایمان آسیب

زن... لفظ ایمان جمع یمین است و اطلاق جمع در محلّ مفرد چگونه صورت بندد...
 لفظ ایمان جمع یمین است، به معنی سوگند است، نه جمع یمین به معنی دست راست.
 مشهد بخت مرا بر مرده برگ گل رسید بس که از بذل چمن گردید بی مقدار گل
 قطب‌الدّین: «بستن این معنی چون گل پژمرده است».
 شارح: «حقاً که هر دو شارح... آشنا ناگشته و از راه انصاف افتاده، مدّعا خودها
 تراشیده‌اند، اما به مدّعا نرسیده‌اند».

بر فشانند بر لبم خون مراد عطسه‌ای کز مغز ایمان می‌زنم
 شارح: «منیر به جای کلمه ایمان، حرف حرمان بر زبان آورده اعتراض نموده، اما
 منیر از ایمان طرف حرمان ورزیده».
 گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکی ست شیونم تا برکشید آهنگ های های من
 شارح: قطب‌الدّین گفته: الف ندائیه است. قول او ندای حرف است که ندای معنی
 ندارد».

سایه من همچو من در ملک هستی امتت سایه تو در عدم پیغمبری همتای من
 قطب: «تخصیص ذکر را فایده نشد. معلوم شد که مصنّف چون سایه‌زدگان
 حرف زده است».

شارح: «خود به کنه نکته معنی نرسیده سخن مخبطانه برآورده».
 در دهن بخت عقل ناوک لاریختن در کمر درس عشق دست نعم داشتن
 شارح: «قطب‌الدّین به جای کلمه عقل، لفظ عیش در میان آورده، و این خلاف عقل
 است و منیر به موجب نسخه عقل معقول گویی کرده».
 خامه تراشی ستم نامه خراشی گناه ساده و بی زخم به لوح و قلم داشتن
 قطب: «صاحب استعداد شدن در این زمانه ستم بر خود کردن است».
 شارح: نظر به سیاق و سباق کلام ناانداخته ستم بر خود کرده».
 قطعه:

در شب معراج کان یکتای بی شبه و نظیر جامه صورت ز دوش افکنند در آرامگاه
 زان کسی محرم نبود اندر حریم ایزدی تا بود وهم غلط را در امان از اشتباه

شارح: "بر رای کهنه پیمای اهل خطاست. پوشیده نیست که هردو شارح از عرض عرفی مغالطه خورده‌اند."

هزار مغلظه دارد در آستین زنه‌هار کلاه گوشه دانش به‌عشق بنمایی

شارح: "سماعت فقیر این است که دانش هزاران هزار مغالطه در آستین دارد."

چند در پرده نشیند خلف دوره کون محرم نیست مگر هم تو شوی پرده‌کشای

شارح: "شاید شارح (قطب) بر ابیات آینده نظر تأمل نکرده است که در این بیت خورده است."

سال مولودش از آن شاخ گل بی‌بدل است که ندارد به‌دلت در چمن دولت زای

شارح: «شاخ گل بی‌بدل» ماده تاریخ ولادت است که نهصد و نود و نه می‌شود.

گل اندیشه من سحر غلط معجزه رنگ بلبل نطق من الهام غلط وحی سرای

شارح: "منیر در این بیت ناخن‌زده، و بی‌معنی گفته. انصاف آن است که سحر سخن عرفی درو اثری کرده که به‌جنون عیب‌گیری بی‌معنی رسانیده. قطب‌الدین نیز در شرح خود نوشته که منیر بر معنی بیت نارسیده، وحی و سحر و معجزه را بازیچه و هم... خودساخته و الهام را به‌صورت غوغای زنبور پرداخته. در چنین بیت آسان آسان آرد، عجب دارم. بدیهی است که علی‌الرغم چشم از انصاف بسته."

پس از پایان شرح، شارح قصیده‌ای در مدح خواجه محمد یوسف احراری سروده است و در تمهید آن می‌گوید:

"این قصیده، که موجب حکم حضرت پناه در معامله خواب استخاره، به‌مدح

خدا آگاه، محمد شیری بل پناه، فقراپرور، صاحب دین و دیانت، مخصوص

تدین و آیین امانت، سیدالسند چار یاری، خواجه محمد یوسف احراری طرح

نموده ختم کرده شد، که از برکت نامش این نسخه منسوخ نشود و از یمن

مدحش این صحیفه مقبول گردد...

قصیده:

دمی کز یاد گلگویی به‌گلگشت چمن رفتم

به‌تاراج شهید لاله خونین کفن رفتم

خیال گرم آن آتش نگه (را) ار گذارم او
 به‌طور شمع بزم او به‌پابوس لگن رفتم
 چه می‌پرسی ز لطف و قهر آن ظالم نگاه من
 نمی‌دانم که هستم یا در آن چشمک زدن رفتم
 سراپا تن شده شبنم ز خورشید رخس بنگر
 نه پنداری که آسان تا به‌آن حورا وطن رفتم
 مسلسل بودم از زلفش دگر قفلی بر آن پر او
 که پا در حلّ گره رشته لعل سخن رفتم
 ز وصلش یک بیابان دور می‌گشتم به‌گفتنها
 به‌رنگ غنچه گشتم تا بر پسته دهن رفتم
 مرادم شد میسر از وصول گوهر احمد
 که بهر دژ به‌صد بحر و به‌پای صد عدن رفتم
 ز نعت آن که در او صورت احمد چو وا گویم
 که احمد تا احد حرفی تمنّایش چو من رفتم
 ز ایمانش قدش مدح خواجه بالیدم؟
 چه بالیدم به‌عرش از وصف فرزند حسن رفتم
 زهی گو بوی خلق احمد از پیراهنش آید
 تمنّایی به‌عطر یوسف گل پیرهن رفتم
 امارت در سعادت از وجود جود سامانش
 شجاعت پر صلابت از دل آن کوه تن رفتم
 چو اصحاب محمّد صدق و عدل [و] حلم [و] همّت هم
 به‌مصراع دلش دیدم به‌شرح آن متن رفتم
 ز اوج رفعت قدرش فلک حیران شده گوید
 که از آغاز نظرش تا همان عهد کهن رفتم
 دوباره از خط خورشید بر بستم کمند تو
 هنوز از سین‌بندی تا گره با صد لحن رفتم
 ز بس نور جبین پر شعاع گوهر ذاتش
 عرق کردم به‌رنگی رفتم

چسان پای مگس از نام آینه
 سخن از او چون رفتم
 وجود خود بدل خواهم ز جوزا تا کنم مدحش
 ثنای او به تدبیر دو تن رفتم
 دعای تو به رسم شاعران از من نمی‌آید
 خلق خود تو باش در اینجا که من رفتم
 ز جوش نافه خلق نجیب‌الدین گلی [چیدم]؟
 به عادت دادن آهوی تاتار و ختن رفتم
 گل ایجاد او سرمایه تاج... فیضش
 که در نظاره‌اش رقصان چمن اندر چمن رفتم
 همیشه زیر سرو التفاتت سایه پرور باد
 به قطع نخل عمر حاسدان بر تیشه‌زن رفتم
 علاوه بر سه شارح نامبرده، شارحین دیگر قصاید عرفی به قرار ذیل می‌باشند:
 ۱. سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمن المتخلص به «ختمی»، لاهور: مرج البحرین،
 شرح دیوان حافظ.^۱
 ۲. محمد افضل اله‌آبادی: شرح دیوان حافظ.^۲
 ۳. محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری: شرح دیوان حافظ.^۳
 ۴. اصغر احاد معروف به عبدالاحد: شرح دو بیتین دیوان حافظ.^۴
 ۵. کمال‌الدین احمد رضوی: شرح دیوان حافظ.^۵

۱. نسخه خطی، شماره ردیف ۱۱۱، کتابخانه راجه محمودآباد، لکهنو (رک: مشترک ج ۳، ص ۱۵۹۷)؛ شماره ۳۸/۳، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره.
 ۲. متوفی: ۱۱۲۴ هـ/ ۱۷۱۲ م.
 ۳. نسخه خطی کتابخانه درگاه پیرمحمد شاه، احمدآباد، فهرست وضاحتی کتابخانه درگاه حضرت پیرمحمد، ج ۴.
 ۴. نسخه خطی، شماره ۱۹۲/۵، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره.
 ۵. نسخه خطی، شماره ۱۹/۲، کتابخانه ندوةالعلماء، لکهنو.
 ۶. نسخه خطی، شماره فارسی ۲۶، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره.

۶. عبیدالله عبدالحق افغان خویشکی قصوری^۱: بحرالفراست = شرح دیوان حافظ^۲.
۷. شرح قصاید عرفی، از محمد طالب حسن بن محمد جان نثار^۳.
۸. شرح قصاید عرفی، از لاله عوض رای مسرت شاهجهانپوری^۴.
۹. شرح قصاید عرفی، موسوم به فیض بار^۵، کتابت ۱۲۳۰ هـ/ ۱۸۱۵ م.

۱. متوفی: ۱۱۰۶ هـ/ ۱۶۹۵ م.

۲. نسخه خطی، شماره ۴۷، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره.

۳. کتابخانه رضا رامپور.

۴. همان.

۵. همان.